

گادامر و پیامد های نظری آن در حوزه فرهنگی ما^۱

ما در زمانی به مباحث فلسفی می پردازیم که به قول جیانی و اتیمو^۲ تمامی جوهرها رنگ ندارند و تأویل و نهادن بنیان ها از برجستگی نمایان بر خوردار است، ولی با وجود این همه بیرنگی و بی بنیادی هنوز هم بی نیاز از فلسفیدن نیستیم، به جهت اینکه حتا برای "فیلسوف نبودن هم باید فیلسوف بود"^۳ و بویژه این نکته را کانونی بینگاریم که فلسفه شیوه^۴ از اندیشیدن متفاوت از علم و معرفت های دیگر برای پرسش کردن می باشد. به عبارت دیگر اندیشیدن پرسش کردن و خود را مورد سؤال قرار دادن است که به جز با "دراز نفسی فلیسوفانه"^۵ احياناً از طریق دیگر میسر نمی شود، همین جایگاه متفاوت فلسفه از علم و معارف دیگر است که حتا در زمانه های قدیم در روم از آن به مثابه^۶ آلماماتیر^۷ "غذای مادری" (شیر مادر) فرهنگ یاد کرده اند. با وجود اینکه فکرت های قیاس ناپذیر فلسفی "مذاکرات صلح دایمی" کانتی در آن حوزه را همواره با چالش روبرو می کند، این نکته را نیز نمی توان انکار کرد که سنخیت های مشترکی میان گفتمان های هر دوران تمدنی – تاریخی را می توان پیدا کرد، در واقع گفتمان های فلسفی هر دوران را می توان به مثابه^۸ کوکب های سپهر های فرهنگی تلقی کرد که علی الرغم ما به الامتیاز واجد مشترکات نسبی ای هستند و از فضای عام سیاره های تاریخی شان تأثیر پذیرفته اند، چنانچه ویژگی دوران باستان کانونی پنداری حقایق مثالی اسطوره گون، از دوران قرون وسطی طرد عقل و غلبه^۹ متافیزیک^{۱۰} و از دوران جدید التفات بسوی ذهن شناسنده^{۱۱} و شوریدن علیه سنت های مطلق گرایانه^{۱۲} تیپ دکارتی می باشد.

^۱. این گفتار به تاریخ ۱۶ – ۱۱ – ۱۳۸۷ در تالار لیسه استقلال برای جمعی از استادان و دانشجویان دانشگاه های کابل و تعلیم و تربیه ارائه شده است. مجلس یاد شده از طرف بنیاد آرمانشهر در کابل سازماندهی شده بود. سخنرانی مذکور از کسب (نوار) پیاده گردیده و بنا به تدبیر نگارش بدون آنکه تغییری در محتوای آن بوجود آورده شده باشد به صورت کنونی در آمده است.

^۲. Gianni Vattimo (1936)

^۳. این گفته از "در ستایش فلسفه" مرلوپونتی فیلسوف فرانسوی گرفته شده است.

^۴. Almamater

^۵. به قول کانت: روزگاری (در دوران قرون وسطی) متافیزیک عنوان شهبانوی جملگی علوم را داشت.

^۶. به قول دکارت: من می اندیشم پس هستم.

گسست از روایت های اسطوره ای

در دوران جدید که گسست از روایت های اسطوره ای شاخص عمده آنرا تشکیل می دهد، جهش ها و تجربه های جدید در قالب فلسفه های تحلیلی، تجربه انگاری، پدیدار شناسی، عقل گرایی، پساعقل گرایی، نسبی اندیشی و غیره را می توان از پیامد های آن به شمار می آورد.

گسست از مثالی گری را می توان با نام های دکارت و کانت ربط داد اما از آنجا که مدل های آن دو افلاطونی و ارسطویی بوده اند نمی توان سر آغاز را با نام های آنان مسجل نمود، سر آغاز را می توان از اختراع زبان سمبولیک بواسطه گوتلب فرگه آلمانی در نظر گرفت که در اثر معروف اش "مفهوم نگاری" برای اولین بار طرح زبان اختصاری تفکر محض بر طبق نمونه ریاضی را ارائه کرد و واجد اهمیت ساخت.

ایدئو گرافی فرگه بر دو نکته تأکید داشت:

۱. قضایای حساب از زمره ی احکام تر کیبی پیشینی یا تجربی نه بلکه حقیقی اند.
۲. قاعده بندی های حساب را باید از قید زبان متعارف آزاد ساخت و دستگاهی از نشانه های قرار دادی مانند منطق را بایستی برایش بوجود آورد.

در واقع برای اولین بار گوتلب فرگه موفق می شود که ریشه های مثالی گرایانه فکر فلسفی را با چالش روبرو کند و منبع الهام گفتمان های فلسفی مهم بعد از خود مانند فلسفه تحلیلی و پدیدارشناسی شود و بر فیلسوفانی برجسته مانند لودویگ ویتگنشتاین^۱ متقدم^۲، رودلف کارناپ^۳، کواین ویلارد ارمن^۴، مایکل دامت^۵، ادموند هوسرل^۶، برتراند راسل^۷ و غیره نیز اثر بگذارد.

فلسفه تحلیلی: مدرکات حسی و معنا داری

نهضت فلسفه تحلیلی که با فرگه آغاز شده بود مشخصه عمده آنرا تأکید بر تحلیل منطقی تشکیل می داد که مراد از آن تحلیل گزاره های زبانی به جهت حذف تناقض های متافیزیکی و شکاکانه فلسفی بود.

فلسفه تحلیلی بر این نکته مصر بود که: تحلیل به استعمال زبان مربوط می شود و مسائل فلسفی در واقع مسائل زبانیست، این موضوع که به واسطه برتراند راسل چهره جدید بخود گرفته بود و منجر به این گردید که شناسایی منوط به مدرکات حسی و تجربه به شمار آید و "معنا داری" نیز به همین امر مربوط گردد.

این طرز نگاه منجر به این گردید تا:

۱. شناخت بر پایه تجربه و ذهن آییننه جهان تلقی گردد.

۲. احکام و قضاوت ها همه بر دو دسته تقسیم شوند:

الف: حکم ها و داوری های واقعی که توصیف جهان بواسطه علم را معتبر می شمارد.

¹. *Begriffsschrift (Conceptual Notation)*

². *Friedrich Ludwig Gottlob Frege (1848 – 1925)*

³. *Ludwig Wittgenstein (1889 – 1951)*

⁴. *Rodolf Carnap (1891-1970)*

⁵. *Quin Willard W. Van Orman (1908-2000)*

⁶. *Micheal Dumet (1925 – 2011)*

⁷. *Edmond Husserl (1859-1938)*

⁸. *B. Russel (1872-1970)*

ب: حکم ها و داوری های ارزشی که حوزه عواطف، احساسات، تمایلات و خواسته ها را در بر می گیرند (داوری هایی که عینی نیستند و ذهنی اند).

این تقسیم بندی به گونه بنیادی از تمایز واقعیت و ارزش که به قول هیوم، مگاک پرنشندی میان شان وجود داشت را که یکی از "آنچه هست" و دیگری "از آنچه باید باشد" حکایت می کرد، بر همین مبنا بود که پوزیتویست ها حجت می آوردند که: نمی توان از "آنچه هست"، "آنچه باید باشد" را استخراج نمود، بنا بر این موضوع علم را "هست" و موضوع اخلاق را "باید باشد" تشکیل می دهد.

پوزیتویست ها از این دو اصل نتیجه به دست آوردند که :

۱. دانش در باره ی جهان عینی از راه تجربه ممکن است، دانش پیش از تجربه امکان پذیر نیست.
۲. قلمرو عقل محدود به حوزه علم است، پرسش هایی با مبنا های متافیزیکی، هنر و اخلاق جز ابراز احساسات چیزی دیگری نیستند و نمی توانند مورد ارزیابی قرار گیرند.

داستان "حلقه وین"، شهرت جهانی، تردید ها، تزلزل ها و افول اقبال اش در تاریخ فلسفه به صورت مشرح بیان گردیده است اما نکته های کانونی آن حلقه که مورد مشاجرات گسترده واقع شده اند این هاینده.

۱. علم با مشاهده آغاز می شود.

۲. معناداری با جنبه های آزمون و قابلیت تحقیق تجربی ارتباط دارد.

۳. علم مطابق قواعد ثابت و جهان شمول استمرار می یابد.

۴. بایستی مفهوم علمی عالم را تبیین نمود و آنرا به عنوان معرفت برتر تلقی کرد.

چهره های مهم این جریان موریتس شلیک؛ کارناپ، اتونویرات؛ کورت گودل؛ رایشنباخ^۴ و غیره بودند، اما بهترین اثری که مورد استقبال "حلقه وین" قرار گرفت رساله منطقی - فلسفی ویتگنشتاین (متقدم) بود که نظریه تصویری زبان را ارائه کرد، آینه وند انگاری ذهن و رویکرد تصویر بردارانه زبان را مورد صحنه قرار داد و مواضع فکری پوزیتویزم را استحکام بیشتری بخشید، اما این روند به گونه مطمئن به پیش نرفت، کارناپ، اتونویرات و عدده دیگر از اقوال جازم پوزیتویستی فاصله گرفتند و ویتگنشتاین تمامی مبنا های "رساله" را مورد نقد و جرح قرار داد و از بنیان بر انداخت، "حلقه وین" با وجود آنکه از بیرون با نظریه های رقیب روبرو بود از درون نیز با تردید ها و تزلزل هایی مواجه گردید و سرانجام مسیر از هم پاشیدگی را طی کرد، به جهت اینکه اندیشه هایش به قول فایرابند^۵ کمتر انعطاف پذیر و بیشتر جزمی بودند."

کثرت گرایی و قیاس ناپذیری

با وجود اینکه فلسفه تحلیلی زبان به گونه به سوی آزمون گرایی پوزیتویستی تحول کرده بود و تیوری تصویری زبان یکی از کانونی ترین جنبه های آنرا تشکیل می داد اما ویرانگری خود ویتگنشتاین زمینه این را فراهم کرد تا نظریه بازی های زبانی جای آن را بگیرد و "پژوهش های فلسفی"، "رساله منطقی - فلسفی" را به عقب بزند و در چرخه ی ابطال قرار دهد.

¹. Moritz Schlick (1882-1936)

². Otto Neurath (1882-1945)

³. Kurt Godel (1906-1978)

⁴. Hans Reichenbach (1891-1953)

⁵. Paul Feyrabend (1924-1994)

تیوری بازی های زبانی مطرح شده به واسطه ی ویتگنشتاین (متأخر) در واقع جنبه های مهمی را احتوا می کرد که عمده ترین شان این ها اند.

۱. زبان ماهیت یگانه ندارد و واجد تنوع کار برد و تعدد بازی هاست.
۲. برای فهمیدن، فرهنگ لغات کافی نیست، کاربرد اساسی است.
۳. معنا با طیف وسیع و نامعینی از شرایط زبانی، اجتماعی و فرهنگی مشخص شود.
۴. سخن گفتن در حقیقت مشارکت کردن در متن یک نحوه معیشت است.
۵. زبان دارای صورت مجموعه از آموزش ها، فرمان ها، پاسخ ها، اعمال و حرکات شبیه بازی است.
۶. زبان ها مانند بازی بدون آن که ماهیت یگانه داشته باشند از پیوند ها و مشابهت ها و حال و هوای خانوادگی بر خوردار اند.

۷. زبان ها مانند بازی ها باوجود شباهت های خانوادگی بایکدیگر نا همگن و قیاس ناپذیر اند.

۸. نمی توان کنشهای زبانی درون یک بازی را با قاعده های زبانی دیگر ارزیابی کرد و داوری نمود.

نتیجه گیری که ویتگنشتاین (متأخر) از این مقدمات نموده این است که حوزه های فرهنگی مختلف مانند علوم طبیعی، علوم انسانی، دین، فلسفه، سیاست، اخلاق، هنر و غیره حاوی بازی های زبانی مخصوص به خود و با یکدیگر قیاس ناپذیراند، که برین اساس نمی توان از صحت و سقم یک بازی با قاعده های بازی دیگر سخن گفت و به داوری نشست.

آموزه های ویتگنشتاین (متأخر) که نوعی رهایی از قید و بند اقوال جازم تیپ دکارتی را به ارمغان آورده بود نه تنها بر فلسفه های جدید زبانی تأثیرات جدی بر جا گذاشت که برای نظریه های هرمنوتیکی، پلورالیستی، پست مدرنیستی و غیره نیز الهام بخش بود، چنانچه "وضعیت پست مدرن" فرانسوا لویتار که به مانیفیست پست مدرن شهرت یافته است در تحلیل اش از وضعیت فرهنگ و دانش، آموزه زبانی ویتگنشتاین (متأخر) را به عاریت گرفته است که از پایه های اساسی کثرت گرایی و قیاس ناپذیری بازی های زبانی نظام های ارزشی به شمار می رود.

افزون بر آن ویتگنشتاین (متأخر) تأثیرات جدی ای خود را بر آستین^۱، استنلی کاول^۲، گیلبرت رایل^۳، پیتر وینچ^۴، دیوید بلور^۵، ریچارد رورتی^۶، ژاک دریدا^۷، ژیل دلوز^۸ و گادامر^۹ نیز گذاشته است.

ویتگنشتاین (متأخر) زمینه این را فراهم کرد که از بنیاد با سنت های کلاسیک فلسفی بدرود بگوید و شرایط باز تری را برای گفتمان های پسا پوزیتویستی بوجود آورد که ابطال گرایی پوپر^{۱۰} و پدیدار شناسی هوسرل نمونه های برجسته آنهاست. مراد از پدیدار شناسی آگاهی مبتنی بر مواجهه ای بدون میانجی یا مستقیم با پدیدار ها است که علاوه بر ساحت های عینی، حوزه های انتزاعی را نیز شامل می شود.

¹. John Langshaw Austin (1911-1960)

². Stanley Louis Cavell (1926)

³. Gelbert Ryle (1900- 1976)

⁴. Peter Winch (1926-1997)

⁵. David Bloor (1871-1937)

⁶. Richard Rorty (1931-2007)

⁷. Jacques Derrida (1930-2004)

⁸. Gilles Deleuze (1925-1995)

⁹. Hans Georg Gadamer (1900- 2000)

¹⁰. Karl Popper (1902-1994)

پدیدار شناسی در واقع ساختار ذاتی پدیدارها را وصف می‌کند و بر این نکته تأکید می‌نماید که ذهن شناسنده با خصوصیت منحصر به فردش از جنبه خاص به سوی عین (مورد شناخت) جهت پیدا می‌کند و محتوای التفاتی را به وجود می‌آورد.

فلسفه هوسرل بر پایه های مثلث شناخت یقینی، "حیث التفات"، "تعلیق" و "شهود ذات" استوار می‌باشد و مدعی جا انداختن پدیدارشناسی به مثابه علم دقیق یا علم علوم نیز بوده است که پس از مدتی تلاش این داعیه با شک روبرو گردیده و بواسطه خود هوسرل در "کنفرانس بحران علوم اروپایی" بدان اعتراف صورت گرفته است، اما با وجود بن بست، پدیدار شناسی استعلایی هوسرل بر چهره های مطرح قلمرو فلسفه مانند مارتین هایدگر، کارل یاسپرس، گادامر، جیانی واتیمو، ژان پل سارتر، مرلو پونتی، مارتین بوبر، لویناس، پل ریکور^۷ و غیره اثر گذاشته است، ولی از میان همه قصه هایدگر واجد ویژگی خاص است، به جهت اینکه مهمترین جنبه پدیدار شناسی هوسرل که کانونی انگاری "ذهن شناسنده برای شناخت" است را نه تنها نمی‌پذیرد و مورد نقد قرار می‌دهد که قرار گرفتن در راه ایده آلیزم ترانساندانتال نیز تلقی می‌کند.

هایدگر که "هستی" را در "زمانمندی" آن می‌نگرد با نظریه ضد تاریخی هوسرل از بنیان در تقابل قرار می‌گیرد، او پدیدار شناسی هوسرل را پوشیده از پیرایه های اسطوره ای مواریت افلاطونی و دکارتی می‌داند.

هایدگر مبنای تفکر فلسفی خود را عبور از "پدیدار شناسی استعلایی" به "پدیدار شناسی وجودی" که همانا فهم و تأویل جهات بنیادی هستی در قالب هرمنوتیک "دازاین" است قرار می‌دهد و تحول به سوی هستی شناسی فلسفی را رها شدن از گرفتاری روانشناسی گرایی هوسرلی فرو رفته در وصف افعال خودآگاهی که بی التفات به مطلب حقیقی یعنی معنای وجود است می‌خواند.

"هستی" در فلسفه هایدگر واجد نقش مرکزی است، اثر معروف اش "هستی و زمان" اشاره به همین امر دارد که "هستی" را باید در "زمانمندی" یا به تعبیری "تاریخمندی" آن مورد تأمل قرار داد، "هستی و زمان" حکایت از ارتباط اساسی "هستی" و "باشنده" دارد زیرا بدون "هستی"، "باشنده" در کار نیست و بدون "باشنده" به "هستی" نخواهیم رسید به جهت این که هستنده ها دقیقاً در عرصه "هستی" هستند.

هایدگر تأکید می‌کند که انسان در "جهان" و دارای "جهان" است اما جهان هایدگری جهانی است که انسان خود را مستغرق در آن می‌یابد، او را در میان گرفته و در تقدم بر فاعلیت ذهن قرار دارد، محیط بر انسان می‌باشد و پیش فرض هستی شناختی او را تشکیل داده است.

انسان مورد نظر هایدگر همیشه در گیری کار و کنش در چارچوب تجربه زیسته است که به وسیله پیکر عبارت های زبانی بیان می‌شود، زبان در نظر هایدگر خانه انسان است و "وجود" هم در زبان تجلی می‌کند بنا براین زبان افقی است که برای صریح ساختن معنا از طریق تأویل با پنجه زنی و پرسشگری در هستی در نسبت هرمنوتیکی مقام می‌کند.

¹. Martin Heidegger (1889-1976)

². K. Jaspers (1883-1949)

³. Jean Paul Sarter (1905-1980)

⁴. Maurice Merleau Ponty (1908-1941)

⁵. M. Bauber (1878-1945)

⁶. Emmanuel Levinas (1906-1995)

⁷. Paul Ricoeur (1913-2005)

چگونه فهم ممکن می شود؟

هایدگر به عنوان یکی از فلاسفه تأثیر گذار، الهام بخش فلیسوفان و دانشمندان زیادی گردیده ولی مهم تر از همه هانس گیورگ گادامر است که واقعه تأویل را به فلسفه هرمنوتیک زبان و سنت متحول نموده و هرمنوتیک را به مثابه کنش فلسفی تعریف کرده و به مسئله ای مرکزی "چگونه فهم ممکن می شود؟" پرداخته است.

هرمنوتیک که به معنای تأویل کردن و مساعی برای یافتن معنای مکنون متن می باشد آغاز کارش را با تأویل انتقادی متون مقدس بنیاد گذاشته که بواسطه جان کنراد دانهایر^۱ در ۱۶۵۴ تحت عنوان متد هرمنوتیک قدسی یا روش تأویل متون مقدس و در قرن هجدهم بواسطه شلایر ماخر آبه مثابه دانش مطالعه خود فهم مطرح گردیده است.

دیلتای^۲ نیز در رابطه با هرمنوتیک نقش تحول آفرین بازی کرده است، ایشان ادراک درونی یا تفسیر و تأویل را در برابر تبیین بیرونی قرار داده و حوزه علوم طبیعی از علوم انسانی را از هم متمایز و جدا نموده است.

دیلتای این مسئله را نیز برجسته کرده است که "نه از طریق درون بینی بلکه از طریق تاریخ به شناخت خود مان می رسیم"، به همین جهت او با عبور از ایده آلیزم انتقادی کانت بر تاریخمندی آگاهی تأکید کرد و به جای نظریه "شناخت" مقوله "تأویل نفس" و به جای "نقد عقل محض"، "نقد عقل تاریخی" را رفعت شایان بخشید، این میراث زمانیکه به دست هایدگر افتاد ایشان کل فلسفه را هرمنوتیکی انگاشت و تحول مهمی را در این عرصه از این رو که فهم و تأویل از جهات بنیادی هستی انسان به شمار می روند رونما نمود، او "هستی و زمان" خودش را "هرمنوتیک دازاین" خواند که چشم انداز افشای هستی در وجود را فقط از طریق تأویل میسر می نماید.

تأثیر گذاری هایدگر در قرن بیستم چشم گیر بوده است اما آموزه های فلسفی ایشان بواسطه شاگردش هانس گیورگ گادامر قابل تأمل می باشد.

گادامر با پیگیری تحول هرمنوتیک از شلایرماخر و دیلتای تا هایدگر این دانش را به مرحله جدیدی رسانید و با "حقیقت و روش" اش گام بلندی را در مسیر دانش تأویل برداشت که مهمترین شاخص آن را می توان در کانونی پنداری "به فهم درآمدن هستی بواسطه زبان" دانست که از آن به نام "هرمنوتیک زبان" نیز یاد می شود.

گادامر : حقیقت و روش

گادامر تأویل زبانی را از ویتگنشتاین (متأخر)، عمل دیالکتیکی انسان و تاریخ را از هگل، فهم تاریخی را از دیلتای و هستی شناسی فهم که همانا تأویل هستی گرایانه یا زیست جهان است را از هایدگر برگزیده، پلی میان فنومنولوژی قاره ای و فلسفه تحلیلی را بوجود آورده و کشف رموز از تمامی تولیدات فرهنگی را به امر مهمی در آورده است.

چنانچه اشاره شد "حقیقت و روش" از آثار بسیار مهم در حوزه جنبش هرمنوتیکی به شمار می رود، جالب است بدانیم که "او" استعمال شده در این عنوان برای وصل نه بلکه فصل آورده شده است و حکایت از تلمیح رندانه دارد، گادامر مطرح کرده است که روش راه رسیدن به حقیقت نیست بلکه بر عکس حقیقت از چنگ انسان روش طلب به در می رود، تأکید او بر نداشتن روش از ریشه های هایدگری تفکرش حکایت می کند که حقیقت را به مثابه "مطابق با واقع" نمی پذیرفت و

^۱. Johann Conrad Dannhauer (1603 - 1666)

^۲. Friedrich Schleiermacher (1768-1834)

^۳. فردریک نیچه فیلسوف معروف آلمانی را نیز از الهام دهندگان هرمنوتیک مدرن به شمار می آورند.

^۴. Wilhelm Dilthey (1833 - 1911)

رویکرد دیالکتیکی سازگاری اجزاء با کل را مرجح می‌شمرد، گادامر از این تعامل به عنوان خویشاوندی افق‌ها سخن به میان می‌آورد و همسخنی متن و تأویل‌گر را جدی می‌انگارد. تحقیق فرایند فهم از نظر گادامر در ادراک مشترک با دیگران صورت می‌گیرد که از مواجهه و گفتگو با متن‌ها، آثار، نظرگاه‌ها، چشم‌اندازها، اشکال زندگی، دانسته‌های دیگران و پیش‌داوری (تربیت فرهنگی و تاریخ ما) اثر می‌پذیرد. از نظر گادامر فهم عبارت است از جریان سنت در لحظه که گذشته و حال با هم می‌آمیزند و پیش از هر چیزی توافق را به وجود می‌آورند.

هستی‌شناسی گادامر حکایت از این جنبه‌ها دارد که:

۱. ذهن تأویل‌کننده در هنگام قرائت متن سرشار از معلومات، مفروضات، پرسش‌ها، پیش‌فرض‌ها، پیش‌ساخت‌های فکری و مبناهای زیبا شناختی می‌باشد که واقعیت تاریخی وجود او را شکل داده‌اند.
۲. عناصر یاد شده در یک ترکیب پیچیده، افق، زاویه نگرش یا منظر قرائت‌کننده تأویل‌گر را بوجود آورده‌اند.
۳. همانگونه که تأویل عبارت از ترکیب افق‌های متن و تأویل‌گر است مفهوم نیز محصول گفتگو و دیالوگ مستمر تأویل‌گر و افق گذشته با افق کنونی است.

۴. افق را نباید ساکن و ثابت فرض کرد بلکه در حال پویایی و در مراجعه با جهان، اشیا و متون همواره در تعدیل تلقی نمود.
۵. اختلاف در بینش‌ها و تفسیرها منشأ در اتکاء بر پیش‌فرض‌ها و افق‌های فکری مفسران و تجربه‌کننده‌گان تأویل‌دارد، هیچ دیدگاه کامل و مطلق وجود ندارد که واجد تمامی سویه‌ها و افق‌های ممکن باشد.
به همین جهت فهم عمل دیالکتیکی متعامل معرفت به نفس شخص (افق یا جهان او) با آنچه مواجه شده است می‌باشد که در این صورت ازمنش‌های:

• تاریخی

• زبانی

• دیالکتیکی

آن نیز می‌توان سخن به میان آورد.

منش تاریخی فهم از نظر گادامر در هم شدن افق‌ها در قلمرو تاریخ و زبان است که صورت می‌پذیرد، به عبارت دیگر "تاریخیت" وجود ما متضمن این نکته است که پیش‌داوری، سازنده جهت‌گیری اولیه همه توان ما برای تجربه کردن می‌باشد.

منش زبانی فهم معنای نحوه هستی در "جهان" را می‌نمایاند و برملا می‌کند که انسان جهان دارد و به دلیل زبان در جهان زندگی می‌کند (زندگی فرهنگی)، علاوه بر آن زبان به منزله واقعه‌ی انکشاف (باز نمایی) همواره در جریان و حرکت برای به فهم در آوردن نیز هست؛ منش زبانی فهم جنبه‌های ذیل را بیشتر مورد تأکید جدی قرار می‌دهد:

۱. فهم همانا تأویل است.

۲. فهم استوار به گفتگو و وابسته به زبان است.

۳. زبان پس زمینه‌ی هر نوع کنش فهم است.

۴. زبان وجه بنیادی انسان در جهان و مبین تناهی اوست.

۵. زبان قرار دادن تجربه در مدار ارتباطی برای فهم است.

ع آگاهی متأثر شده از تاریخ در زبان محقق می شود.

گادامر تأکید کرده است که کارکرد اشاره به اشیاء و همچنان جهت زبان از فاعلیت ذهن از طریق ابزار نشانه به شیء نیز نیست، او بر خلاف دوسوسور^۱ و کاسیرر^۲ کارکرد زبان را انکشاف و باز نمایی جهان حیاتی می داند، زبان از نظر گاه گادامر قدرت آشکار کردن فضایی را دارد که در آن جهان می تواند خود را منکشف سازد و این کار منحصر به فرد آدمی برای تفاهم است.

منش دیالکتیکی فهم این معنا را می رساند که فهم علاوه بر اینکه واقعه ی تاریخی و زبانی است، واقعه دیالکتیکی نیز هست، دیالکتیکی بودن فهم بر این نکته تأکید دارد که فهم از طریق روش که کوشش تجربه کننده برای سنجش و سلطه مفهومی است، حاصل نمی شود بلکه با استفاده از دیالکتیک و از طریق پاسخگویی پرسشگرانه به موضوع مورد مواجهه مقدور می شود .

گادامر بنیاد فهم دیالکتیکی را در خود آگاهی نمی داند بلکه در هستی، زبانی بودن هستی انسان در جهان و منش هستی شناختی واقعه زبانی می داند، دیالکتیک گادامر دیالکتیک میان افق های خود شخص و افق سنت می باشد که نفی کننده نه بلکه پرسشگرانه است.

منش دیالکتیکی فهم گادامر حاکی از ابتناء بر ساختار هستی است که بر بنای پیش ساختار فهم وجود یا شیء مورد مواجهه رخصت داده می شود تا خودش را آشکار کند و به ظهور برساند. با این اوصاف هرمنوتیک گادامر عمدتاً تبیین کننده فرایند فهم است که نکته های مشخصی را مورد التفات قرار می دهد، به گونه ذیل:

۱. تأکید بر نقش "سنت" و "پیش داوری" بر فهم، به این معنا که هیچ نقطه بیرون برای نظاره عینی در وضع تاریخی وجود ندارد بلکه امکان آگاهی در "سنت" حاصل می شود، به عبارت دیگر امکانات خود فهمی ما در "سنت" و "زبان" نهفته است.

۲. معرفت در باره جهان را نمی توان از بودن در جهان مجزا کرد، "معرفت" و "تجربه" عناصر در هم آمیخته با هم اند و نمی توان هیچ موضعی بیرونی را یافت و از آن به جهان تجربه نگریست.

۳. انسان فرا تاریخی، زبان شفاف و حقیقت نما و خواسته های فرا تاریخی قابل تصور نیست زیرا هر معرفت و گفتمان سرشت تاریخی دارد.

۴. زبان تنها ابزار نیست بلکه شکل دهنده انسان و کردار های اوست، زبان از مجرای گوینده سخن می گوید و نه گوینده بواسطه زبان.

۵. در پرده گفتمان هیچ حقیقت مرکزی و فرا گفتمانی یا ماقبل گفتمانی در کار نیست بلکه در هر گفتمان اشکالی از حقیقت ایجاد می شود، بنا برین تصور پوزیتویستی از معرفت به مثابه باز تاب واقعیت عینی درست به نظر می رسد. اندیشه های فلسفی گادامر علیرغم تأثیرگذاری و تحول آفرینی در حوزه فکر فلسفی با ایرادها، چالش ها و انتقادات نیز رو برو بوده است.

¹. Ferdinand de Saussure (1857-1913)

². Ernst Cassirer (1874- 1945)

نقد های وارده بر گادامر

انتقاد های را امیلیو بتی^۱ و هیرش^۲ بر مبانی فلسفی گادامر وارد کرده اند که قابل تأمل می باشند اما جدل های فکری او با یورگن هابرماس و ژاک دریدا از جذابیت و شورانگیزی ویژه بر خوردار بوده اند.

بتی متنی را در سال ۱۹۶۲ تحت عنوان "علم هرمنوتیک در مقام روش عام علوم انسانی" پس از "حقیقت و روش" منتشر کرد که حاوی انتقادات ذیل بر گادامر بود.

الف: "حقیقت و روش" برای علوم انسانی مفید نیست.

ب: "حقیقت و روش" شأن علمی موضوعات تأویل را به مخاطره می اندازد و عینیت خود تأویل را در مظان تردید قرار می دهد.

ج: گادامر در جهت متمایز کردن تأویل درست از نادرست شکست خورده و وجوه بسیار متفاوت تأویل را با هم آمیخته است. گادامر در نامه به ایرادات بتی پاسخ گفت و نوشت: قصد او پیشنهاد روش نیست بلکه کوشش برای "وصف آنچه هست" می باشد، او مطرح کرده بود که می کوشم در ورای برداشت علم دوره جدید از روش و درون کلیت صریحی به آنچه همواره رخ می دهد بیندیشم.

بتی قانع نشد، عنوان کرد که: گادامر در فاعلیت بی معیاری وجود شناسنده هلاک شده است؛ نزاع بتی و گادامر، پرسشگری و پاسخگویی آنها به یکدیگر نشان دهنده این مسئله بوده که قرائت بتی دیلتایی و از گادامر متکی بر هستی شناسی هایدگری می باشد.

هیرش نیز گادامر را نقد کرد، او در "اعتبار در تأویل"^۳ ایراد هایی را به گونه ی ذیل مطرح نمود:

۱. نیت مؤلف باید معیاری باشد که به وسیله آن اعتبار یا صحت هر تأویل سنجیده شود.
۲. نیت معیاری زمینه ساز این است که در باره آن شواهد عینی جمع آوری شود و بر مبنای شواهد عینی به تعیین حدود معنا پرداخته شود و به آن اعتبار داده شود.
۳. برای عینی ساختن معنای لفظ باید معنا تکرار پذیر و بی تغییر باشد.

نقد هیرش نشان داده است که بحث های هرمنوتیکی با حرارت تمام به پیش برده شده است که در یک سو طرفداران عینیت که هرمنوتیک را منبع نظری برای معیارهای اعتبار بخشی تلقی و در سوی دیگر پدیدار شناسان که فرایند فهم را متکی بر منش تاریخی آن می انگارند و بر محدود بودن عینیت دانش و اعتبار آن تأکید، قرار دارند. کانون مشاجره گادامر و هابرماس را که مفهوم های "پیش داوری" و "سنت" تشکیل داده بود از جمله بحث های داغ فلسفی قرن بیستم به شمار رفته اند.

هابرماس ایرادهای خویش را پیرامون اندیشه های گادامر به گونه زیر مطرح نموده بود:

۱. نظریه تأویل نمی تواند تنها به صورت نقد کلی و محض باقی بماند اگر قرار باشد ارزشی برای علوم انسانی داشته باشد در زمینه روش شناسی می باید دخالت نماید.

¹. Emilio Bette (1890-1967)

². E. D. Hirsch (1928)

³. Validity in Interpretation (1967)

۲. برای اینکه بتوانیم میان فهم و بد فهمی تمیز دهیم باید معیاری در دست داشته باشیم تا بتوانیم تمیز را بر همان معیار استوار نماییم.

۳. ما نمی توانیم تنها به ساختار فهم یا امکان فهم بپردازیم باید اعتبار و درستی آنرا نیز از نظر دور نداشته باشیم.

۴. دادن نقش ویژه به "پیش داوری" و "سنت" در واقعۀ فهم حاکی از ایمان فلسفی است که بنیاد آن نظریۀ تأویل نیست بلکه مطلق سازی آن نظریه است.

۵. تمجید از "پیش داوری" های نهفته در سنت ها به معنای نفی و انکار توانایی های ما در بارۀ آنها برای تنقیح، نقد و رد آنها است.

گادامر در پاسخ به هابرماس بیشتر به تحلیل زبان رو آورده و دلایل خود را این گونه مبنا بخشیده بود که: تأویلگر و موضوع تأویل هر دو جزو فراگرد واحدی هستند و سنت نه به عنوان مجموعه معارفی که در اختیار ماست بلکه به عنوان زبان به ارث رسیده که در درون آن زیست می کنیم تصور می شود به همین جهت است که:

۱. اندیشۀ اقتدار و حجیت ضرورتاً اقتدار طلبانه نیست زیرا به دلیل پیروی کورکورانه از قدرت برتر تداوم نمی یابد بلکه به دلیل حصول معرفتی است که حاصل می شود.

۲. استغراق در درون فهم زبانی انکار ناپذیر است.

۳. بیرون کردن چشم انداز از ساحت میراث سنتی در واقع در هم شکنن تفکر و تأویل در قربانگاه جزماً پذیرفته شده است.

۴. زبان تعیین کننده واقعیت و کنش های انسانی نه بلکه برای فهم واقعیت و کنش انسانی تعیین کننده است.

نقد هابرماس بر "حقیقت و روش" در کتاب "در باب منطق علوم اجتماعی" موجب این گردید که پاسخی از جانب گادامر تحت عنوان "لفظ و تأویل معنی و نقد ایدئولوژی" ارائه شود.

قابل یاد آوری است که هابرماس در مباحث بعدی در سال ۱۹۷۰ اشتراک نکرد اما بار دیگر در کتاب مهم دو جلدی اش "نظریۀ کنش ارتباطی" در بارۀ گادامر ابراز نظر کرده است.

تفکرات تأمل بر انگیز گادامر جدل فکری میان او و ژاک دریدا نظریه پرداز برجستۀ شالوده شکنی را نیز در سال ۱۹۸۱ بوجود آورد و زمینه ساز ارائه ای مقاله "متن و تأویل" گادامر گردید، اختلاف آن دو، در این بود که گادامر گفتگو را تأیید می کرد و دریدا آنرا در محور مفسر محوری اش نفی می نمود.

برای نشان دادن وجوه افتراق دو مشرب هرمنوتیکی و شالوده شکنی می توان از متن فرد دالمایر نام برد که اختلاف جدی این دو رویکرد را توضیح داده و نمایان نموده است.

قابل یاد آوریست که هوا داران راست کیش نشانه شناسی هردو جریان فلسفی را نقد کرده و با اشکال مواجه نموده اند، از آنجمله از امبرتواکو ایتالیایی می توان نام برد که مقاله تحت نام "تأویل و تأویل افراطی" را بر اساس درسگفتار هایش در کمبریج به رشته تحریر در آورده و منتشر نموده است.

اما تأثیر گذاری گادامر در حوزه فرهنگی ما چگونه است؟

گادامر هرمنوتیسن اعتدالی است، او به همزمانی و همزمانی کردن متن و تأویل تحت عنوان آشتی افق ها التفات نشان داده و فهم را بامنش های تاریخی، زبانی و دیالکتیکی آن می شناسد، گادامر تاریخ، سنت و زبان را به عنوان پیش زمینه های فهم تلقی می کند و زبان را خانۀ "وجود" می انگارد که انسان در آن پناه می گیرد و در همان خانه به تأویل معنا می پردازد.

مسئله تأویل با وجود اینکه به مثابه پیش نیاز فهمیدن در دوران های پیشامدرن در کانون گفتگو های فلسفی قرار نداشته و فلسفه اسلامی غالباً به گونه تحت تأثیر فلسفه های ارسطویی واقع بوده است اما جریان های تأویل گرای عرفانی، عقلگرایی اعتزالی، باطنی گری، عقلگرایی شیعی و غیره وجود داشته اند که عبور از ظاهر به درون متن را مجاز می شمردند و در قلمرو تأویل به فهم آن نزدیک می شدند، اما بحث گادامر تا حدودی در حوزه فرهنگی ما و بویژه در کشور ما جستار جدیدی هست که به گونه های متنوع خود را نشان داده است.

شایان یاد آوریم که نگاه به سوی گادامر با التفات بسوی هایدگر بی ربط نیست به همین جهت اندیشه های گادامر را می توان در اندیشه های دشوار هایدگر جستجو کرد و رگه های آنان را در حوزه فرهنگی خود مان نیز مورد مطالعه قرار داد. از جمله معاصرین می شود گفت رضا داوری فلسفه شناس ایرانی همانگونه که به هایدگر توجه دارد گادامر را نیز می شناسد و در یکی از آثار خودش "فرهنگ، خرد و آزادی" در مقاله تحت عنوان هرمنوتیک و فلسفه معاصر از گادامر به عنوان مفسر مدار اعتدالی یاد می کند و از قرابت اندیشه های او با نگرش های پست مدرنیستی در برابر علم گرایی، پوزیتیویزم و عقل گرایی سخن به میان می آورد، داوری در این مقاله دفاع گادامر از سنت، زبان و تاریخ را به عنوان پیش زمینه های فهم تأیید می نماید و از ایشان به عنوان یکی از چهره های مهم فلسفه معاصر تذکر به عمل می آورد.

مجتهد شبستری یکی دیگر از متألهان هرمنوتیک گرای ایرانی است که نزدیکی های بیشتری با گادامر را در اندیشه هایش نشان می دهد، ایشان در کتاب مهم خودش "هرمنوتیک کتاب و سنت" سخن گادامر را حجت می آورد که : معنا در متن سنت وجود دارد ولی برای فهم جدید راه باز است.

شبستری در "هرمنوتیک و فهم سنت نبوی" به نقل از گادامر سخن گفتن را "شرکت در گفتگو" تلقی می کند که تاریخی است و پیش فهم را تشکیل می دهد و فهم آن بدون عبور از ظاهر کلام محقق نمی شود، ایشان توقف در ظاهر هر کلام را مانع رسیدن به فهم و موجبه تحجر تلقی می کند و غوطه ور شدن در باطن آن را با نگاه هرمنوتیکی از ضرورت های اساسی افشای متن می داند.

بابک احمدی از نویسندگان پرکار فلسفی ایران است که گرایش های پست مدرنیستی و نسبی گرایانه دارد، ایشان قرابت های بیشتری با فوکو و فیرابند و نسبی گرایان پست مدرن را نشان می دهد اما گفتمان هرمنوتیکی گادامری را نیز مهم می انگارد و به آن تمایل نشان می دهد، بابک احمدی در کتابش به نام "ساختار و تأویل متن" به گونه ظریفانه در گزارش جدل فکری گادامر با هابرماس جانب گادامر را می گیرد.

دکتر عبدالکریم سروش با وجود اینکه زاویه اصلی کارش فلسفه علم است، رویه پساپوپری را دنبال می کند و از فلسفه تحلیلی نیز بهره می برد اما به جهت اینکه خود را "نواعتزالی" می خواند و شدیداً تحت تأثیر عرفان مولانا و ابن عربی است، بحث خویشاوندی حقیقت هایش در قالب پلورالیسم دینی، صامت دانستن دین و تأثیر معارف بیرونی بر فهم متون دینی و همچنان پابندی اش به سنت های دینی، تاریخی، زبانی و عرفانی و نقد تنقیح گرایانه آن ها و وفاداری اش به کثرت گرایی دینی نوعی قرابت هایی را با اندیشه های گادامر نشان می دهد.

داریوش شایگان با ارائه "افسون جدید" که عنوان فرعی آن "هویت چهل تکه و تفکر سیار" می باشد را با نگاه پست مدرنیستی و پلورالیستی عرضه کرده است، ایشان در این اثر مطرح نموده است که ما در محل تلاقی حیطه های تأویل قرار داریم و از هر دو سو بازمیم؛ قراردادن در محل تلاقی حیطه های تأویل و از هر دو سو بودن برای جستجوی مکنون معنا و همچنان چهل تکه بودن هویت و سیار بودن تفکر همگی اشاره به این دارند که شیوه های زیست گوناگون وافق های

متنوع برای تأویل های قیاس نا پذیر را صحنه بگذاریم و در هم شدن افق ها و تاریخت فهم گادامری را مورد تأیید قرار دهیم.

کتاب " قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام " داود فیرحی نیز تحت تأثیر الگوی فوکو- گادامر نوشته شده است، ایشان با وجود این که:

۱. آشکار سازی معنا در چارچوب تقید زمینه تاریخی که گادامر بر آن مَصِر است را تقید مطلق نمی داند.

۲. حقیقت و روش گادامری را گرفتار نسبیّت می داند و تأکید می کند که تفسیر ما از حقیقت به دلیل محدودیت تاریخی، ناخالص است نه خود حقیقت، اما علیرغم این جنبه ها موصوف می پذیرد که:

الف: فرض پیوند عمیق تفکر با سنت و ضرورت آگاهی تاریخی مسئله ای جدی است.

ب: تاریخ مندی فهم انکار ناپذیر است.

ج: گریز نا پذیری تفسیر متن یا نص دینی امر محتوم است.

د: افق را به عنوان زمینه برای تفسیر متن و نص پذیرفتن اساسی است.

همه این چهار مورد نشان می دهند که فیرحی با تأثیر پذیری از گادامر در جهت انجام تحقیق اش برای اثبات فرضیه پیوند قدرت و دانش و مشروعیت در اسلام گام برداشته است.

اکبرگنجی از دیگر روشنفکران ایرانی است که در مناظره با عطاالله مهاجرانی در دفاع از " قرآن محمدی " از تعلیمات هرمنوتیکی گادامر استفاده می کند، ایشان از گادامر نقل می کند که: تفسیر خالص و ناب وجود ندارد هر تفسیری متکی بر پیشفرض ها و پیش انگاشت ها و پیش داوری هاست، هیچ کس با ذهن خالی به سراغ متنی نمی رود، ذهن آدمی آینه نیست و نمی تواند باشد، انتظاراتی که پیشاپیش مفسر از یک متن دارد به تفسیر خاص وی شکل و محتوا می دهد، پیش فرض ها مسیر تفسیر را روشن می کند؛ گنجی پیش فرض های " قرآن محمدی " را بستر سنت یهودی- مسیحی می داند که به گونه جدی تحت تأثیر آموزه های گادامر قرار دارد.

ایرج میر با ارائه " رابطه دین و سیاست " و بررسی موردی تفسیر های غزالی (و نصیر الدین طوسی) از پیوند دین و سیاست با وجود این که مدل فوکو را بر پایه " تبار شناسی " مورد اهتمام قرار داده تحت تأثیر هرمنوتیک گادامر نیز هست، ایشان می نویسند: در این تحقیق از یک سو اصل کلی از دیدگاه هرمنوتیک یعنی ابتدای تفسیر و فهم متون بر پیش فهم ها، علایق و انتظارات مفسر و از سوی دیگر اصل روش شناختی مورد نظر میشل فوکو (تبار شناسی) مطمح نظر قرار گرفته اند؛ نامبرده در این تحقیق پیش فهم های مؤثر در شکل گیری تفسیر آنها را به بررسی می گیرد و اذعان می نماید که هیچ تفسیری بدون پیش زمینه های تاریخی، علایق و انتظارات مفسر و همچنان بدون رابطه قدرت/دانش صورت نمی گیرد، اینگونه رویکرد ها نشان می دهند که در قلمرو هرمنوتیک با پیش کشیدن پیش فهم ها، تأثیرات گادامر به مشاهده می رسند.

قابل یاد آوری می دانم که " حقیقت و روش " به زبان فارسی بواسطه دکتور محمد رضا بهشتی یکی از شاگردان گادامر برگردان شده است، آثار دیگر او نیز مانند " ادبیات و فلسفه در گفتگو " توسط زهرا زواریان و " آغاز فلسفه " بواسطه عزت الله فولادوند نیز به زبان فارسی ترجمه شده اند.

۱. ابو حامد محمد بن محمد الغزالی (۴۵۰-۵۰۵ هـ ق)

۲. ابو جعفر محمد بن محمد بن حسن طوسی مشهور به خواجه نصیر الدین طوسی (۵۹۷-۶۷۲ هـ)

اثر دیگری که به اندیشه های گادامر و تأثیرگذاری آن بر گستره فکری نواندیشان مسلمان تحت عنوان "هرمنوتیک و نو اندیشی دینی" به "تبیین اصول هرمنوتیک گادامر و تطبیق آن در مبانی معرفتی نو اندیشان مسلمان" پرداخته نوشته دکتر جهانگیر مسعودی از استادان دانشگاه فردوسی مشهد می باشد که در رابطه با گادامر و تأثیر گذاری آن در حوزه فرهنگی ما تحقیق نموده است.

در دنیای عرب می توان از نصر حامد ابوزید^۱ متکلم منتقد مصری می توان یاد کرد که از جمله اولین کسانی به شمار می رود که در نگاه به دین از روش هرمنوتیکی جدید بهره گرفته است، گرچه او را به صورت کلیشه ای تحت تأثیر گادامر نمی توان مورد بحث قرار داد ولی:

۱. نگاه تاریخی اش به دین

۲. جدی انگاری تفاوت دین و تفسیر دین

۳. تأکید بر خصوصیات زبانی و فرهنگی متن ها

۴. نقد نص و متن حتماً متن مقدس

۵. محصول تلقی کردن تفکر حتی دینی از شرایط تاریخی و اجتماعی

۶. ممکن شناختن تمامی متن ها به احکام زبانی

که نه تنها تقدس زدایی از متن ها بلکه صحنه گذاری بر نسبت در فهم و دریافت بشری از متون مقدس را نیز در صدر تحلیل هایش قرار داده است که نزدیکی های جدی آنها را با آموزه های گادامر می توان یافت.

ابوزید با جسارت های منتقدانه اش زمینه این را فراهم کرده است تا جاذبه و دافعه هایی را بوجود آورد و گفتمان انتقادی و هرمنوتیکی در برابر "نص" و "سنت" را جایگاه بلندی بخشد، نقد های را نیز دکتر حسن حنفی^۲ در مصر، دکتر فریده زمر^۳ در المغرب و غیره از حامد ابوزید به عمل آورده اند؛ دکتر زمر تحت عنوان "بحران متن در معنای متن نصر حامد ابوزید" دوازده نقد از سه زاویه را متوجه ابوزید کرده است، ایشان در این کتاب به:

• چارچوب نظری گفتمان ابوزید

• بررسی معنا و دلایل آن

• روش ها و ابزار گفتمان ابوزید

پرداخته و نگرش انتقادی او را تکرار مدعیات متقدمین با آرایش و زبان جدید می خواند، ایشان تأکید می نماید که ابوزید با روش های غربی به نقد متون دینی که روایت قدیمی با ساختار جدید می باشد پرداخته و نوعی "بحران متن در معنا" را دامن زده است.

محور اساسی اندیشه ابو زید را که اثر پذیری متن از نحوه معیشت در تاریخ و امکان پذیری نقد آن تشکیل می دهد واجد رویکرد گادامری است که در قالب گرایش های اعتزالی جدید ارائه شده است، البته مواضع انتقادی رادیکال اش علیه "نص" و "سنت" و نفی اقتدار مؤلفیت به او لحن دریدایی نیز بخشیده است که او را حتی از گرایش اعتزالی جدید مانند امین الخولی، احمد خلف الله و حسن حنفی که حتی او را از گرایش اعتزالی جدید که از استادان ابو زید بوده اند دور می کند، آنها بویژه

^۱. نصر حامد ابو زید (۱۹۴۳-۲۰۱۰)

^۲. پروفیسور حسن حنفی (۱۹۳۵)

^۳. ازمه النص فی المفهوم النص عند النصر حامد ابو زید (۲۰۰۵)

حسن حنفی که پروژه فکری "سنت و تجدد" را در قالب چپ اسلامی مطرح می کند نگرش های شالوده شکنانه علیه "نص" و "سنت" را بر نمی تابد و بر او ایراد می گیرد که ابوزید زبان و فرهنگ دیگری را در بیان مطالب اش به کار گرفته است، حنفی مطرح می کند که ابوزید برخی موارد را از اسپینوزا^۱ و اگوستین^۲ وام گرفته است. ابوزید بیشتر از صد مقاله و کتاب به رشته تحریر در آورده که شماری از آن ها به فارسی نیز ترجمه شده اند؛ مهمترین آثار ابوزید را تحلیلگران به گونه ی ذیل بر شمرده اند:

- خطاب الدینی (گفتمان دینی)
 - رویکرد عقلانی تفسیر
 - امام شافعی و تأسیس ایدئولوژی میانه
 - مفهوم نص
 - فلسفه تأویل / درس های تفسیر ابن عربی^۳ و غیره
- استاد عبد الجمال باروت نیز از دانشمندان جامعه عرب است که ارائه مباحث جدید اش بایستی جدی گرفته شوند، ایشان با طرح مسایلی مانند:
- نفی حق تملک انحصار تفسیر متن و تأویل آن
 - نفی ادعای در چنگ داشتن حقیقت توسط کار کنان دستگاه مقدس.
 - تفسیر و تأویل دین برای فهم در تناسب با تحولات اجتماعی
- نوعی نگاه هرمنو تیک گرایانه را نشان می دهد که در هم شدن افق های "متن" و "واقعیت" در قالب "اجتهاد" اش را می توان در نزدیکی با نگرش های گادامری تلقی کرد.
- این ها در مجموع آشنایی و ارتباط با هرمنوتیک گادامر در حوزه تمدنی ما بود که بواسطه تعدادی از اندیشمندان مورد عنایت قرار گرفته و در قالب بهره وری از مزیت های بینامتنی مورد توجه واقع شده است.
- جا دارد از دیپارتمنت های فلسفه و جامعه شناسی دانشگاه کابل و تعلیم و تربیه و همچنان بنیاد آرمانشهر سپاسگزاری نمایم که این فرصت ارزشمند را بوجود آوردند تا در خدمت شما باشم و پیرامون "گادامر و پیامد های نظری آن در حوزه فرهنگی ما" با شما صحبت نمایم. اینک در بخش دوم برنامه (پرسش و پاسخ) در خدمت شما هستیم.

¹. Espenozoa (1622-1677)

². Saint Augustinus (354-430)

³. محی الدین ابن عربی (۵۶۰-۶۳۸ هـ.ق)